

## بتواره گی کالاها: Warenfetischismus

بتواره گی کالاها جریان‌یست که در آن منطق درونی تولید سرمایه داری از طریق بازار، مناسبات اجتماعی را مانند مناسبات میان چیزها مینمایاند. این «شی شده گی» *Verdinglichung, Versachlichung* مناسبات انسانی، بیان دیگری از پدیده بیگانه گی است. بتواره گی کالاها که عنوان پاره چهارم از نخستین بخش سرمایه نیز هست (س: ۱۷۸-۱۶۳)، در حکم بازگشت مارکس به مبحث بیگانه گی است که در نخستین آثارش توضیح داده بود. همچنین، بتواره گی تکامل بحث او در باره ایدئالوژی هم محسوب میشود که در ایدئالوژی آلمانی مطرح شده بود، اما در دوران زنده گی مارکس منتشر نشده بود.

مارکس ویژه گی وجه تولید سرمایه داری را چنین خلاصه کرد که در جریان تولید و مبادله کالاها «حرکت اجتماعی تولید کننده گان کالاها شکل حرکت چیزها را به خود میگیرد» (س: ۱۶۵)، و ارزش به عنوان کمیّت کار به طور اجتماعی ضروری به صورت یک مناسبت متعین اجتماعی یعنی ارزش مبادله ظاهر میشود، که این شکل پدیداری ارزش است، و چنین وانمود میشود که ارزش یک کیفیت است که چیزها «به طور طبیعی» دارای آن هستند. مناسباتی که تعیین کننده مبادله کالاها هستند به چشم تولید کننده گان مستقیم کالاها همچون مناسباتی مستقل از خود آنها نمایان میشوند، و منش اجتماعی کار خود آنها که سرچشمه مناسبات تعیین کننده مبادله است، دیگر به عنوان بنیاد و سرچشمه شناخته نمیشود، بل برعکس، چنین مینماید که چون آن روابط میان کالاها برقرار شده کار آفریننده گان راستین آنها هم منش اجتماعی یافته است.

به این ترتیب کالاها دارای منش موجوداتی مستقل از کار اجتماعی انسان وانمود میشوند. ارزش مصرف کالاها تابع ارزش مبادله میشود، و به نظر میرسد که قانون هایی مرموز میان انواع مبادله کالایی حاکم هستند. رابطه های انسانی به صورت

رابطه میان ابژه‌ها، چیزها، کالاها و منطبق با ارزش مبادله آنها ظاهر میشود. ارزش مبادله منش طبیعی و ذاتی چیزها وانمود میشود و نه ساخته فعالیتها و مناسبات انسانی. فعالیت اجتماعی و راستین انسانها از نظر خود آنها تبدیل میشود به منش طبیعی چیزها. انسانها چون ابژه‌ها ظاهر میشوند و ابژه‌ها دارای منش‌های انسانی جلوه میکنند. جامعه هم دیگر یک بافت مناسبات میان انسانها دانسته نمیشود، بل مانند نظامی استوار به ابژه‌ها و قانون‌های ابژکتیف (و در نتیجه ساختاری دگرگونی ناپذیر) نمایان میشود. مارکس میگوید که به این ترتیب، گویا یکبار دیگر در جهان راز آمیز عرفانی و دینی قرار میگیریم، جایی که زاده‌های تخیل و ذهن آدمها دارای نیرو‌هایی مستقل از (و حاکم بر) آنها میشوند و بر شیوه‌های راستین زنده‌گی انسان حکم میرانند. به همین دلیل مارکس چند بار در ایدیالوژی آلمانی و نظریه‌های ارزش اضافی از «جناب آقای سرمایه» یاد کرد.

بتواره‌گی کالاها اصطلاحیست که مارکس برای بیان تمامی این واقعیتها برگزید. به یاری آن نشان داد که در وجه تولید سرمایه داری رابطه اجتماعی میان انسانها برای آنها قابل درک نیست، و «به شکل و هم‌انگیزی» چون رابطه میان چیزها مطرح میشود (س: ۱: ۱۶۵-۱۶۴). این شکل ظهور بازگونه مشخصه‌های اصلی وجه تولید سرمایه داری در آگاهی تولیدکننده‌گان و مبادله‌کننده‌گان کالاهاست. در بحث از بتواره‌گی کالاها در جلد نخست سرمایه مانند بتواره‌گی پول که مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ از آن بحث کرده بود (م: ۳: ۳۲۶-۳۲۲)، ارزش مبادله در وجه تولید سرمایه داری راهنمای خویش است، و تابع ارزش مصرف کالاها نمیشود. مارکس در این بحث یکبار دیگر به مباحث آثار جوانی خود بازگشت (حتی شیوه نگارش و سبک او در این بخش یادآور آن آثار است). تحلیل مارکس از بتواره‌گی نشان میدهد که در سرمایه داری، هدف تولید در اصل تولید ارزش اضافی است، نه برای برآوردن نیازهای راستین تولیدکننده‌گان. تعمیم تولید کالایی گسترش منش بتواره‌یی کالاهاست. اینجا نیروی کار هم از کارگر یا تولیدکننده مستقیم مستقل میشود و به صورت کالایی که دارای ارزش مبادله است، به فروش میرسد. این ارزش نیروی کار هم با قانون‌های مرموزی که پنهان در منش بتواره کالاهایند، تعیین میشود، و از نظارت تولیدکننده مستقیم خارج است.

مفهوم بتواره گی کالا ها، در عین حال، نشاندهنده آن پندار ها هم هست که اقتصاد سیاسی کلاسیک قربانی آنها شد. این اقتصاد سیاسی در طرح نظریه ارزش کار تابع منش بتواره کالا ها شد، و این به کار «اقتصاد عامیانه» آمد. اما درست به همین دلیل که تابع منش بتواره بود نتوانست مسایلی را حل کند که از مناسبات راستین تولید برآمده بودند. در نتیجه، قانونهای اقتصادی را مثل «ضرورت‌های طبیعی» معرفی کرد. اینجا به نقادی مارکس از ایدیالوژی باز میگردیم. سرمایه داری شکل‌های تاریخی و انسانی را به شکل‌های جاودانی و طبیعی تبدیل میکند. منش ساخته شده و در نتیجه دگرگونی پذیر آنها را منکر میشود و مناسبات تولیدی و اجتماعی خود را به شیوه یزدان شناسانه به صورت فرآورده های گوهری همیشه گی و دگرگونی ناپذیر جلوه میدهد. بحث مارکس از بتواره گی کالا ها در سرمایه گامی به پیش در نظریه ایدیالوژی او محسوب میشود. این بحث نشان میدهد که چگونه پندار ها و بد فهمی هایی که نتیجه تاویل برخی از فعالیتهای راستین هستند خود بر تکامل واقعیت تأثیر میگذارند. مارکس جوان در دست نوشتههای ۱۸۴۳ چند بار از «پندار های پراتیک» حرف زده بود، حتی اصطلاح نامانوس «پندار های راستین» را به کار برده بود. اینجا با بحث بتواره گی معلوم میشود که نکته مورد نظر او چه بود. پندار ها بر فراشد تکامل واقعیت تأثیر میگذارند. اندیشه ها و تاویلها سازنده (یا دگرگون کننده) روال زنده گی راستین میشوند. این شکل‌های اندیشه هستند که اعتبار اجتماعی مییابند و مانند اموری ابژکتیف در مناسبات تولیدی این وجه تولید اجتماعی که به صورت تاریخی متعین است، عمل میکنند. پس از مارکس، گیورگ لوکاخ در مقاله «شی شده گی و آگاهی پرولتاریا» در تاریخ و آگاهی طبقاتی نشان داد که بحث از بتواره گی کالا ها نمایانگر نظریه شی شده گی (Verdinglichung) است. همچنین، میتوان گفت که مارکس به یاری همین بحث بتواره گی کالا ها راهی یافت که زاده های ذهن و نیروی سوبرژکتیویته را «همچون بخشی (یا بخش مخالفخوانی) درون یک جهان اجتماعی ابژکتیف» جستجو کند.

نتیجه دیگری که از تحلیل منش بتواره کالا ها به دست می آید این است: مارکس نشان داده که خرد باورایی سرمایه دارانه و تحلیل عقلانی جهان و برداشتهای مدرن

که خود را بخردانه معرفی میکنند، سازندهٔ جهانی افسون زدایی شده (به تعبیر مشهوری که بعد ها «ماکس وبر» پیش کشید) نیستند. بل درست بر عکس، برداشتهای مدرن از جهانی زادهٔ خیالها و توهمها (Phantasmagories) خبر میدهند. این کلید فهم نقادی مارکس از مدرنیته است. او نیز چون «نیچه» (که پس از او نوشت) نشان داد که در دوران مدرن با از بین بردن نیروهای استعلایی جهان کهن (از جمله «مرگ خدا و معنویت دینی» که نیچه هم بعد ها از آنها یاد کرد) جهانی افسون زدایی شده شکل نگرفته، بل درست برعکس، نیروی استعلایی تازه یی پدید آمده است. آنچه نیچه خرد انسان و مارکس زاده های بتواره گی کالاها نامیده اند، از این افسون جدید خبر میدهند.

[www.ayend.org](http://www.ayend.org)